

جستارگشایی (جنگ و احزاب)

فروپاشی امپراتوری عثمانی و پایان جنگ جهانی اول، فاتحان این منازعات عالمگیر را چنان اعتماد به - نفسی بخشید که خود را مالکان و صاحبان و رهبران تمدن بشری دانسته و در قالب استعمار نو به دخل و تصرفاتی در نظام بین الملل دست یازیدند. البته از حق نباید گذشت که برخی اقدامات ایشان در آن دوران، در مجموع به سود جامعه جهانی بود؛ اما آنچه در خاورمیانه به دست ایشان اتفاق افتاد، مقدمه و بلکه بنیان نزاعی درازدامن و پرهزینه و دیرپا شد که تا به امروز ادامه دارد.

تأسیس دولت‌ملت‌هایی گاه مجعول در خاورمیانه و خط‌کشی‌های مرزی بر روی نقشه کاغذی جغرافیایی، بدون توجه به پیشینه این سرزمین همواره آشوب‌خیز، یکی از آن موارد است که کمترین تالی فاسد آن مسأله لاینحل فلسطین و در سطحی دیگر مناقشه مرزی مملکت ایران کهن و کشور تازه تأسیس عراق بود.

مجموعه رفتارها و سیاست‌گذاری‌های عمل‌گرایانه رژیم پهلوی دوم در دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی، به پشتوانه سرمایه تمدنی، اقتصادی و نظامی ایران، همچنین ژئوپولیتیک ویژه منطقه، مانع از آن شد که این مناقشه مرزی دیرین به رویارویی نظامی نوین و جنگی تمام‌عیار منجر گردد. قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، جلوه‌ای نمادین از سیطره عقلانیت به‌علاوه بالانس قدرت منطقه‌ای به نفع ایران بود که دستکم برای مدتی، مواجهه خشونت‌بار و خونین بین پادشاهی دیرین ایران و کشور نوین عراق را به عهده تعویق افکند.

اما با وقوع انقلاب ۱۳۵۷ در ایران و تغییر موازنه قوا به واسطه ضعف جایگاه جمهوری اسلامی ایران در مجامع جهانی به دلیل واقعه نامیمون اشغال سفارت ایالات متحده آمریکا و گروگان‌گیری طویل‌المدت دیپلمات‌های آن کشور، همچنین نابودی ارتش شاهنشاهی و اعدام فله‌ای یا اخراج امرا و افسران ارشد و کارکشته آن برای رئیس کشور نوظهور عراق، فرصتی پیش‌آمد تا خودی نشان دهد و عرض اندامی کند و از این موقعیت بادآورده نهایت بهره را ببرد و گفتمان بی‌محتوا و لفاظی‌های غیردیپلماتیک تولیدشده توسط رهبران جدید ایران را بهانه قرارداده و متن مکتوب قرارداد الجزایر را علیرئوس‌الاشهاد پاره نموده و در نهایت به ایران آشوب‌زده و سردرگم حمله نظامی نماید.

قول مشهوری است که در ذهن آرزواندیش صدام حسین، رئیس‌جمهور وقت عراق، پیروزی یک‌هفته‌ای بر ایران و حضور تانک‌های عراقی در تهران، نقش بسته بود. اما اگر آن نظامی بی‌خرد، مشاورینی خردمند داشت که پیشینه اساطیری، تاریخی ایران را پیش چشم او بیاورد، هرگز برخورد این گمان نمی‌نمود و خیال خام تسلط بر این مرزبوم را در مخیله‌اش نمی‌پرورید.

تاریخ، گواه صادقی است بر این‌که در اوج مناقشات سیاسی و جنگ قدرت در رأس

هرم نظام جدید حاکم بر ایران، آحاد مردم و نهادهای مختلف، همه آن موارد اختلافی را به کناری نهاده، به دفاع از آب و خاک خویش پرداخته و رؤیای صدّامیان را به کابوسی سهمگین تبدیل کردند. هیچیک از آن اختلافات درونی مانع از آن نشد که در روزها و ماه‌های آغازین جنگ، ایرانیان وطن‌دوست به جبهه-های جنگ نشتابند و از میهن خویش دفاع نمایند. حتی رئیس‌جمهور نظام نیز که دل‌خوشی از نیروهای انقلابی تندرو نداشت و توسط مجلس و برخی احزاب و تشکلهای سیاسی و شبه‌سیاسی تحت فشار شدید بود، لباس رزم پوشید و حضوری مستمر در مناطق جنگی یافت و برای خلبانان نیروی هوایی در خوزستان، فقراتی از شاهنامه فردوسی خواند و ایشان را به جان‌فشانی برای میهن تشجیع و تشویق کرد.

در این میان، احزاب و تشکلهای سیاسی و شبه‌نظامی قدیم و جدید، از ملیّون گرفته تا ملّی، مذهبی‌ها و انقلابیون و قائلان به جنگ مسلحانه با رژیم پهلوی و ... همه و همه پاب پای آحاد ملّت ایران، دین خود را به مام میهن ادا و سهم خود را در دفاع از وطن گزاردند و نام نیکی از خود به یادگار نهادند. اما این مشارکت همگانی نهادهای مردمی و احزاب سیاسی و اقلیّت‌های دینی و مذهبی در تاریخ هشت‌ساله جنگ عراق با ایران، به یک منوال و یک میزان نبود و فراز و نشیب‌ها و افت و خیزهایی داشت که در اصل این پرونده از این شماره فصلنامه خاطرات‌سیاسی، روایتگر آن خواهد بود؛ اما برای ورود به بحث لازم است تاریخچه جنگ هشت‌ساله ایران و عراق را برپایه واقعیت^۱-های غیرقابل انکار به مقاطع مختلفی با اقتضائات و شرایط متفاوت تقسیم‌کنیم.

هم‌چنان‌که گفتیم، در آغازین ایام جنگ تحمیلی و تهاجم ارتش عراق به ایران، همه جریان‌های سیاسی، بجز معدودی انگشت‌شمار از آنان، همچون سازمان مجاهدین‌خلق، سهمی و نقشی برای خویش تعریف کرده، عمده همّت خود را مصروف بیرون‌راندن متجاوزان متجاسر از خاک میهن نمودند و حاصل این اتحاد خودجوش نیز آزادسازی خرمشهر در سوم خرداد سال ۱۳۶۱ شد. در این مقطع هیجده‌ماهه از تاریخ جنگ هشت‌ساله، موتور محرّک اغلب نیروهای رزمنده برای جان‌بازی و جهاد و دفاع، روحیّه ملّی و حمیّت وطن‌پرستی و انگیزه مقابله با مهاجمان و اشغالگران بعثی بود، درست همان‌گونه که در آن‌سوی ماجرا نیز شعارهای وطنی، نیروی انگیزاننده سربازان و نظامیان بود.

پس از آزادسازی خرمشهر و بیرون راندن ارتش متجاوز عراق از سرزمین‌های ایران، ظاهراً شرایط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مهیای پایان این جنگ بی‌حاصل بود و هیأت‌هایی از کشورهای عربی و غیر عربی برای حل این منازعه بدلیل و حتی جبران خسارت‌های وارده، در رفت‌وآمد بودند؛ اما به دلایل مختلف که مجال بحث آن در این مقال نیست، این مهم صورت نگرفت و جنگ علیرغم نصیحت دلسوزان و توصیه عقلای قوم، ادامه یافت. اما این‌بار تدبیری دیگر و توجیهی قوی‌تر برای استمرار این جنگ پرهزینه و پرتلفات، لازم بود. هم دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی ایران و هم سیستم پروپاگانداي عراق، جهدی بلیغ نمودند در

تولید گفتمانی مهیج و انگیزه‌ساز برای ادامه جنگی که هیچ علت و هیچ دلیل معقولی برای آن متصور نبود. دستکم در این‌سوی ماجرا، دال‌های تحریک‌کننده مذهبی-ایدئولوژیک، همچون «زیارت کربلا»، «انتقام خون حسین»، و حتی فراتر از آن «فتح قدس» و «نابودی اسرائیل»، در مرکز گفتمان جنگ یا همان «دفاع مقدس» قرارگرفت؛ دفاعی که معلوم نبود از کیست و چیست، چراکه در آن مقطع، دشمن از خاک میهن بیرون رانده‌شده و در نهایت ضعف نظامی و سیاسی بود. این‌گونه بود که مرحله دوم جنگ‌هشت‌ساله آغاز شد؛ اما این‌بار نه با شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» بلکه با آرمان «جنگ تا رفع فتنه از عالم» بر اساس آیه‌ای از قرآن که: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا سِلَاحُ الظَّالِمِينَ» (بقره، ۱۸۳). دیگر هدف جنگ، نه اخراج و تنبیه متجاوز بلکه نابودی رژیم بود که دیگر در تبلیغات رسمی جمهوری‌اسلامی‌ایران متصف به صفت «بعثی، صهیونیستی» شده بود؛ عبارتی که بی‌معنایی و بلامصادق‌ی آن امروزه بر کسی پوشیده نیست. طُرفه آن که در آن‌سوی خاکریزها، دستگاه پروپاگندای عراق، همین اتهام را به ایران زده، آن را عامل امپریالیسم و صهیونیسم می‌نامید و پس از ماجرای رسوای مک‌فارلین (ایران گیت/ ایران کنتر) دیگر گزگ دست صدام افتاد و با مظلوم‌نمایی ایران را به خرید سلاح از اسرائیل صهیونیست و به‌کارگیری آن علیه برادران مسلمان خود متهم نمود. البته این لفاظی‌ها گوش‌شنوایی نیز در جامعه جهانی پیدا کرده، چهره ستم‌دیده ایران را به سیمای ستمگر بدل کرد و جای قاتل و مقتول عوض شد! این‌گونه بود که پس از آزادسازی خرمشهر، در بهار ۱۳۶۱، دیگر جنگ ایران و عراق به جنگ عرب و عجم یا شیعه و سنی تبدیل ماهیت داد. از یاد نبریم که فضای دوقطبی حاکم بر جهان آن دوره و جنگ سرد نیز در تشدید این وضع، بی‌تأثیر نبود.

پرواضح است که بخش قابل اعتنای نیروهای سیاسی ریشه‌دار و قدیمی ایرانی در آن دوره، به‌طور طبیعی نسبت به مشارکت فعال در این جنگ فرسایشی، دچار تردید و حتی کناره‌گیری شدند. عملیات‌های ناموفق خیبر در سال ۶۲ و بدر در سال ۶۳ نیز بر این تردیدها افزود و حتی در رده‌های فرماندهی جنگ نیز سؤال‌های اساسی برانگیخت که بعدها اسناد آن منتشر شد. اما پیروزی در عملیات والفجر ۸ و تصرف فاو موقتاً آبی بر این آتش افکند و امیدها را برای فشار بیشتر بر رژیم عراق و امتیازگیری‌های سیاسی و در نهایت پایان جنگ زنده نمود. ولی دریغا که دستگاه به‌اصطلاح دیپلماسی جمهوری‌اسلامی‌ایران، نه درایت لازم برای تبدیل پیروزی نظامی به مزیت نسبی سیاسی را داشت و نه توانسته بود خود را از دام آرمان‌گرایی پمپاژشده توسط دستگاه تبلیغاتی فعال آن‌دوره ایران، رها سازد؛ لذا این مقطع از جنگ ادامه یافت و همچنان بر خسارت‌ها افزود و افزود.

صدور قطعنامه ۵۹۸ در سال ۱۳۶۶ که می‌توانست طریقه‌ای میانه برای پایان جنگ باشد، مقارن بود با پدیداری تدریجی ضعف و فتور در این‌سوی معرکه و قدرت و

قوّت در آنسوی میدان. به گمان ما مرحله سوم جنگ هشتساله از این دوره و حتی کمی‌پیش از آن یعنی پس از عملیات کربلای ۵ و عدم تحقق وعده مرحوم هاشمی رفسنجانی برای تعیین سرنوشت جنگ پس از یک پیروزی نظامی عمده بر عراق، آغاز شد؛ دوره‌ای که دیگر نه فقط احزاب سیاسی و اقلیت‌های دینی و مذهبی، بلکه نیروهای خودی نیز، دلزده و سرخورده از ادامه این جنگ فرسایشی بی‌حاصل شده بودند. آنان به چشم خود می‌دیدند که تمامی سرمایه‌های مادی و معنوی و انسانی و لجستیکی کشور در خدمت جنگی خانمان‌سوز قرار گرفته و تباه می‌شود؛ بی‌آنکه چشم‌انداز مثبتی در آن دوردست‌ها دیده شود.

هرچه بود این دوره سوم نیز با افت شدید کیفی و کمّی اعزام نیرو به جبهه و متعاقب آن خوردن کفگیر به ته دیگ اقتصاد و خزانه کشور، سپری و به پذیرش قطعنامه و نوشیدن جام زهر توسط رهبر وقت نظام جمهوری اسلامی ایران منتهی شد. حداقل دو دوره اخیر از سه دوره مورد بحث جنگ تحمیلی میان ایران و عراق، رنگ و بویی به شدّت سیاسی-ایدئولوژیک و نه میهنی و وطنی به خود گرفت و حتی به تعبیر برخی تحلیل‌گران، فرصتی مغتنم برای نظام پدیدآورد که نیروهای سیاسی منتقد و معاند و رقبای سیاسی را کنار زده و به تثبیت پایه‌های ساختاری خویش مشغول شود؛ آری از این جهت جنگ چیز خوبی بود و نعمتی بیکران. پرونده پیش رو می‌کوشد به نحوی اجمالی نشان دهد که بویژه در دوره اول جنگ، احزاب و تشکل‌های سیاسی عمده کشور چسان با انگیزه‌های ملّی و میهنی در دفاع از مام وطن سنگ تمام گذاشته، دین خود را به آب و خاک خویش ادا کردند و چگونه با ایدئولوژیک شدن جنگ، پتانسیل این نیروهای سیاسی برای مشارکت در اداره جبهه‌ها به هدر رفت و کشور را از فرصت حضور مؤثر ایشان محروم ساخت.

این پرونده را تقدیم می‌کنیم به تمامی جان‌باختگان و آسیب‌دیدگان هشتسال جنگ عراق و ایران و به خانواده‌های ایشان درود می‌فرستیم.